

تربیت فرزند در اندیشه والای علوی

آیت‌الله احمد بهشتی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

تربیت فرزند در
اندیشه والای ...

۵۱

چکیده

اگر بخواهیم کودکی را مطابق برنامه تربیتی اسلام که در رفتار و گفتار علوی به طور کامل تجلی یافته است پرورانیم، باید پنج اصل را مورد توجه کامل قرار دهیم. اصل اول، سلامت بدن است. بدن، ابزار تکامل و به منزله مرکب برای جان و روان انسان است. چگونه می‌توان بدون یک مرکب سالم، تکامل یافت و به هدف نهایی خلقت، نائل شد؟ اصل دوم، سلامت روح است. روح، کانون عقل و عاطفه است. از روح ناسالم، عقل و عاطفه سالم پدید نمی‌آید. از کوزه همان تراود که در اوست. اصل سوم، فکر سالم است. فکر کودکان را باید پرورش داد و راه و رسم درست فکر کردن را باید به آنها آموخت. اصل چهارم، عقیده سالم است. عقیده سالم نیاز به استدلال صحیح و پرهیز از مغالطات و سفسطه‌ها دارد و بدون تربیت صحیح، فراهم نمی‌شود. اصل پنجم، اخلاق سالم است که بدون تربیت صحیح اخلاقی و ارائه الگوهای مطلوب، برای هیچ کس تحقق نمی‌یابد.

کلید واژه‌ها

تربیت، الگو، سلامت، بدن، روح، فکر، عقیده، اخلاق

مقدمه

از آن‌جا که دین مبین اسلام، هدفی جز تکامل انسان ندارد و رسیدن به کمال، بدون ارائه برنامه صحیح و دقیق تربیتی، امکان‌پذیر نیست، اصولی را مورد توجه قرار داده است که بدون رعایت آن اصول، رسیدن به آن اهداف والا، امکان‌پذیر نمی‌شود. بدون شک، مراتب کمال متعدد و متفاوت‌اند تنها کسانی می‌توانند انسان‌های تکامل‌نیافته را به کمال برسانند که خود به مرتبه‌ای از آن مراتب نائل شده و بر کسانی که تحت تربیت آنها قرار

می گیرند، برتری یافته باشند و گر نه «خفته را خفته کی کند، بیدار؟».

البته کامل مطلق، بلکه کمال مطلق خداست و بندگان همه در تکاپوی رسیدن به قلّه کمال، در حال مسارعه^۱ و مسابقه^۲ و استباقند^۳ و به همین جهت، باید در میان نوع بشر کسی باشد که خود، قله نشین کمال و در راه تشبه تام به اخلاق الله^۴، گوی سبقت را از همگان زبوده باشد.

او کسی جز پیامبر اعظم و نبی خاتم و قطب دایره امکان و سزحلقه کون و مکان و پادشاه زمین و زمان و سرسلسله پیامبران و صدرنشین محفل عرشیان و پرتوافشان جان جان و انسان و فرشتگان، حضرت محمد(ص) نیست.

امام علی(ع) نخستین خلیفه او و شاگرد کامل العیار او و یکتا پیرو دل‌باخته و بی‌قرار اوست که هم قربات روحی یافته و هم قربات جسمی، و از آنها که فقط قربات روحی یافته و سلمان‌وار بر تارکشان مهر «منا اهل الیبت» خورده فزونی یافته، تا چه رسد به آنهایی که نه قربات روحی دارند و نه قربات جسمی و آنهایی که فقط قربات جسمی و طینی دارند و ابولهبی بیش نیستند، یا از حداقل قربات برخوردارند که همان قربات دینی است. یعنی توده متدینان و عاملاتی که از سیر و سیاحت باطنی بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند [قیصری، بی تا، ۵۳].

شاهد بارز این مطلب آن است که امام علی از همان دوران کودکی در مهد تربیت احمدی قرار گرفت و در تقسیم اولاد ابوطالب - که در تنگنای تهیدستی قرار گرفته بود - قرعه مبارک حضانت و سرپرستی او به نام کسی که خود به عنوان یتیم و فرزندخوانده عمو شهرت یافته بود [ابن هشام، ۱۳۷۵ ق، ۲۶۲/۱ - ۲۶۳]، افتاد و سرانجام با آغاز بعثت، در حوزه افاضات و تجلیات نبوی، نورانیت و صفا و جلا یافت و چنان شد که آن چه پیامبر خدا می شنید و می دید، او نیز می شنید و می دید، جز این که او پیامبر نبود.

«أَنْتَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، خ ۱۹۲]

او همواره تحت تربیت ویژه کسی بود که در چهل سالگی مبعوث شد و در ۶۳ سالگی دار فانی را بدرود گفت. بزرگ‌ترین سعادت و افتخار و مزینش این بود که از دوران کودکی تا جوانی همواره سایه او به دنبالش حرکت می کرد و زیر پرچم‌های اخلاقی که هر روزه برایش برمی افراشت، تکامل و تعالی می یافت:

«يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، خ ۱۹۲]

و چون برخی دوباره اش گمان بردند که همان گونه که وارث خصال خدایی پیامبر است، وارث نبوت او نیز هست، به صراحت اعلام کرد که او عبد پیامبر است، نه صاحب منصب پیامبری.

أَنَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [بحار الانوار، بی تا، ۳ / ۲۸۳]

مسائل تربیتی در اندیشه علوی از جایگاه والایی برخوردار است و چرا چنین نباشد؟ او خود هر چه دارد - که صد البته چیزی کم ندارد - به برکت تربیت نبوی دارد. تربیت همان است که علی را ساخته و او را بر مسند انسان کامل نشانده و تالی و وارث و وصی و برادر و صاحب لوای پیامبرش

۱- سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ (آل عمران / ۱۲۳)

۲- سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ (الحديد / ۲۱)

۳- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (البقره / ۱۴۸)

۴- لِيَتَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ خَالِقِهِمْ (بحار الانوار، ۷۱ / ۴۲۳)

ساخته و او را به جایی رسانده که مخاطب به خطاب «لحمک لحمی و دمک دمی» گشته است. تا آنجا که یک عالم منصف سنی به محمدشاه - که متعصبان زیر فشارش گذاشته بودند که خون قاضی نورالله شوشتی را به جرم تشیع بریزد - نوشت:

گر لحمک لحمی به حدیث نبوی هی بی صل علی نام علی بی ادبی هی*
اندیشه تربیتی علوی، ادامه و استمرار اندیشه تربیتی نبوی و پرتو نامی از جلوه‌های تربیتی قرآنی است و اگر نگارنده بتواند در این نوشتار، قطره‌ای از دریای موج آن اندیشه جامع و آن ایده لامع را در معرض بهره‌گیری تشنگان راه و رسم تربیت صحیح و مفید قرار دهد، خود را موفق و کامیاب ارزیابی می‌کند.

ما در این نوشتار پنج اصل را در معرض استفاده خواننده کنکاش گر قرار داده‌ایم و صد البته مدعی نیستیم که آن‌چه به دست آورده‌ایم، هم جامع و هم مانع است. ممکن است بعضی از اصول را در بعضی ادغام کنیم یا اصل یا اصولی را بر آنها بیفزاییم. علت آن که اصول قابل ادغام را جدا کرده‌ایم، این است که خواسته‌ایم بیشتر مورد تاکیدشان قرار دهیم؛ چرا که در صورت ادغام، تاکید بر برخی از آنها نیست، ولی در صورت تفکیک، می‌توان آنها را با تاکید بیشتر مطرح کرد.

اصول پنج‌گانه عبارتند از:

۱- سلامت بدن؛

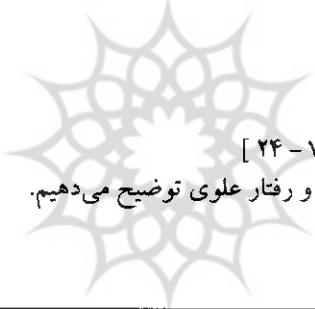
۲- سلامت روح؛

۳- سلامت فکر؛

۴- سلامت عقیده؛

۵- سلامت اخلاق. [مظلومی، ۱۳۶۲، ۷۵-۷۴]

اکنون درباره هر یک با استاد به گفتار و رفتار علوی توضیح می‌دهیم.



* نگارنده در ادامه بیت فوق چنین سروده است:

گر احمد و حیدر گل‌یستان وجودند
گر آیه تطهیر به احزاب فروشد
زها که بود حجت حق بر حجج‌الله
گر فقر تو را کرده سیه روی دو عالم
من شیفته سطوت «هیئات» حسینم
سجاد که بر بال نیایش به سما رفت
گر یاقر علم است تو را صاحب مکتب
صادق که برافراشت به حق پرچم مذهب
چون موسی کاظم بودم باب حوائج
هرگز نهراسم ز آسانی و وسوس
گر مال و منالی نبود نیست تاسف
با صل علی گام بزن در ره اخلاص
با حسن حسن توشه ره گیر و به پا خیز
چون حجت حق پرچم تو حیدر به دوش است
عارف که به جد رهسپر راه ولا شد

اشعار فوق در تاریخ ۲۶ / ۳ / ۸۵ سروده شده است.

پس صل علی احمد مرسل و علی هی
گواز دل و جان صلی علی آل نبی هی
او ماه درخشان ز تبار قرشی هی
پس دست به دامان غنای علوی هی
دل در گرو جلوه حلم حسنی هی
او راهبر ناله و آه سحری هی
پشناس ورا صاحب علم لدنی هی
بازنده او جبری و حزب قدری هی
همراهی او راه نجات ابدی هی
تا بوسه اخلاص به خاک رضوی هی
سرمایه‌ای از درس تقای تقوی هی
چون راه وصولت به حریم تقوی هی
زندانی سامره و شاه مدنی هی
دنیاله‌روش در ره عشق ازلی هی
کی زمزمه‌اش غیر شعار ولوی هی

۱ - سلامت بدن

بدن، مرکب نفس است و نفس باید در سیر تکاملی خود، از بدن بهره کامل بگیرد و به همین جهت است که حکیم صدرنشین محفل متألهان اسلامی بر این باور است که نفس، تا آنجا که نیاز به بدن دارد، به تدبیر آن می‌پردازد و همین که نیازش کم شود، تدبیرش را کم و کمتر می‌کند، تا روزی که به کلی بی‌نیاز شود و قطع تدبیر نموده و از این عالم به عالم دیگر انتقال یابد [صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۵، ۹۰].

اگر مرکب، سالم و راهوار نباشد، راکب را به مقصد نمی‌رساند و در نتیجه او از هدفش باز می‌ماند.

نفس هرگز نمی‌تواند با یک بدن ضعیف و فرسوده و وامانده، به اهداف خویش نائل شود؛ اعم از این که اهدافش دنیوی باشد یا اخروی، مادی باشد یا معنوی، عالی باشد یا دانی.

در محضر امام علی (ع) مردی به دیگری که خدایش پسری داده بود، به عنوان تبریک و تهنیت گفت:

«لَيْهِنَّكَ الْفَارِسُ»

«دلاور یکه سوار خوش قدم باد!»

سوارکار ماهر بودن به تنهایی نمی‌تواند فضیلت یا رذیلت باشد. آن سوارکار ماهری که در خدمت جور و ستم باشد، گرفتار رذیلت و آن سوارکار ماهری که در خدمت حق و عدالت باشد، اهل فضیلت است؛ از این رو امام علی (ع) به او فرمود:

«لَا تَقُلْ ذَلِكَ»

«چنین نگوی»

بلکه باید بگویی:

«شَكَرْتَ الْوَاهِبَ وَ بُوِرِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رَزَقْتَ بَرَّهُ»

[نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ق ۳۵۴]

«بخشنده را شکر کن و بخشیده مبارکت باد! و او به درجه رشد و کمال برسد و تو از نیکوکاری او بهره‌مند شوی.»

جمله «بَلَغَ أَشُدَّهُ» شاهد مدعای ماست. از نظر اهل ادب و لغت، این جمله را درباره کسی به کار می‌برند که به عالی‌ترین درجه شدت و قوت جسمی رسیده باشد. قرآن کریم درباره یوسف صدیق می‌گوید:

«وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.»

[یوسف، ۲۲]

و چون به نهایت درجه شدت و قوت جسمی رسید، او را حکمت و دانش بخشیدیم و نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم.

از این جا معلوم می‌شود که حکمت و دانش - به خصوص درجه عالی آن که ویژه پیامبران است - بدون اشتداد جسمانی و استحکام استخوانی و اندام قوی و توانمندی عضلانی، ممکن نیست و به همین جهت، امام پرهیزگاران و اسوه نیکوکاران و محبوب ورزش کاران و الگوی انسانی و معنوی

* - شبیه تعبیر فوق درباره حضرت موسی (ع) نیز آمده است: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (القصص / ۴۱)

صاحبان بازوان ستبر و اندام ورزیده و سالم، چون خود را در آستانه پیری و سستی و فرسودگی می‌نگرد، فرزند گرامی‌اش مجتبی را - که گام در آستانه جوانی و استحکام و اشتداد قوای بدنی نهاده - با وصیتی جانانه و اندرزی مشفقانه - از این که چون شتری نفور، سرکش و مغرور گردد، برحذر می‌دارد.

آری اگر مریدان شایسته و رهروان بایسته، جوانانی را که از لحاظ جسمی توانمند و نیرومند شده‌اند، درنیابند و آنها را به حال خود رها کنند، هرگز بهتر از شتران مست و سرکش و سرسخت و نابه‌فرمان نخواهند شد.

اگر علی دست روی دست می‌گذاشت و استعدادهای نیکوی حَسَنی را شکوفا نمی‌کرد، چه می‌شد؟

«وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقُصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى، وَفِتْنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ.» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

«وارزش‌های اخلاقی را برای تو بر شمردم، پیش از آن که اجلم فرارسد... یا پاره‌هایی از خواهش‌های نفسانی بر تو غالب گردد یا فریبندگی‌های دنیا تو را بفریبد و همچون شتری گریزان و سرسخت و نابه‌فرمان شوی.»

تربیت فرزند در اندیشه‌والای ...

در حقیقت، مربی هم توانمندی جسمی را در مد نظر قرار می‌دهد و هم توانمندی روحی را. ولی اولی، زیربنا و دومی روبناست. بدون زیربنا روبنایی نیست و بدون روبنا، زیربنا مهمل و هدر و بی‌فایده و بیهوده، بلکه مضر و زیان‌بخش است.

به همین جهت است که به فرزند خود محمد بن حنفیه، وقتی که او را - در نبرد صفین - روانه میدان کارزار می‌کند، توصیه می‌فرماید که:

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُولُ» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، خ ۱۱]

«کوه‌ها از جا کنده می‌شوند، ولی تو از جا کنده نشو.»

قطعاً محمد تحت تربیت پدر به درجه‌ای از اشتداد جسمانی و استحکام عضلانی رسیده که اکنون باید امتحان خود را پس بدهد و بداند که باید از کوه هم محکم‌تر و استوارتر باشد. او باید پاهای خود را در جایگاه میخکوب کند و دندان‌هایش را به نشان شیرمردی بفشارد و جمجمه خود را پیش خدای خویش به عاریت سپارد و دورترین نقطه اجتماع و انسجام دشمن را در معرض دید خود قرار دهد و بداند که نصرت از جانب خداست.

عَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ، أَعَرِ اللَّهُ جُمُحِمَتَكَ، تَدْفِي الْأَرْضُ قَدَمَكَ، إِزْمِ بَبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَ عَضَّ بَصْرَكَ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. [همان، ن: ۳۱]

مربی باید نه تنها جان‌متربی، بلکه تن او را تن خود شمارد و هرآن‌چه برای خویشتن مطلوب می‌شمارد، برای او نیز مطلوب شمارد، بلکه مرگ او را مرگ خویش و حیات او را حیات خویش بداند و بنابراین، باید همه تجارب خود را به او منتقل کند و او را از تمام اندوخته‌های بهداشتی و آموخته‌های مربوط به بهزیستی برخوردار گرداند و همان‌گونه که درباره خویش از هیچ دقت و مراقبتی کوتاهی نمی‌کند، درباره او نیز چنین باشد. چنان که سیره مرضیه علوی و راه و رسم حمیده

مرتضوی همین بود و با اظهار آن در وصیت ماندگار و مکتوب همیشه برقرار خویش، نه تنها درسی ماندگار برای همگان به یادگار گذاشت، بلکه اعتماد کامل فرزندی که شایسته پذیرش هرگونه توصیه‌ای در راه شکفته شدن استعدادهایش بود، به خود جلب کرد. او فرمود:

«وَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلِّ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعِنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكُتِبَتْ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.» [همان]

«تو را بعضی از خود، بلکه همه خود یافتم. تا آن‌جا که اگر آسیبی به تو برسد، گویی به من رسیده و اگر مرگ تو فرارسد، گویی مرگ من فرارسیده است، از این‌رو کار تو را چون کار خود شمردم و این اندرزها را برای تو مکتوب ساختم، تا تو را پشتیبان باشد، خواه زنده بمانم و خواه بمیرم.»

این که مربی شکست و پیروزی متربی و خوشی و ناخوشی او را شکست و پیروزی و خوشی و ناخوشی خود شمارد و مرگ او را مرگ خود و حیات او را حیات خود بداند و بدون هیچ اغماض آن را به قلم آرد و بی هیچ ملاحظه‌ای بر زبان راند، بسیار کارساز و در رفع همه مشکلات، چاره‌ساز است. اگر امام مجتبی (ع) را بدنی ورزیده و تنی کارآموده و جسمی سرد و گرم چشیده و اندامی سخته و پروریده نبود، چگونه ممکن بود که بیست و پنج بار، به عزم زیارت خانه کعبه، از مدینه تا مکه، پیاده‌روی کند [قمی، ۱۳۶۳، حالات امام مجتبی (ع)]. او در حقیقت، صاحب خانه رامی‌جست، نه چون دیگران سنگ و چوب و در و دیوار را.

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه

در پرتو تربیت علوی از جسمی برخوردار بود که هرگز از انجام کارهای سخت بیم و هراسی نداشت. هم اهل بزم بود، هم اهل رزم. هم بزم خدایی بود، هم رزمش. حضورش در برخی از میادین نبرد نشان می‌داد که وارث شجاعت علوی و یادگار قوت جسمی و روحی نبوی بود. اگر در جنگ صفین، او و برادرش سیدالشهداء کمتر اجازه می‌یافتند که با دشمنان سفاک و خون‌خواران بی‌باک روبه‌رو شوند، نه به خاطر ضعف و سستی آنها و دلهره پدر از ناتوانی و خامی آنها بود، بلکه به این لحاظ بود که آنها یادگار نبوت و وارث سریر امامت بودند و باید برای آینده اسلام و امت اسلامی ذخیره شوند و مسئولیت‌هایی بزرگ‌تر، بر دوش گیرند.

اَمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعَلَامَ لَا يَهْدُنِي. فَإِنِّي أَنَفْسٌ بِهِدِينَ عَلَى الْمَوْتِ، لئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، خطبه ۲۰]

۲- سلامت روح

قطعاً روح سالم در بدن سالم است. سلامت بدن را می‌توان به وسیله آزمایش‌های طبی و گرفتن نبض و مشاهده آثاری که در چشم یا روی زبان و پوست ظاهر می‌شود، معلوم کرد ولی تشخیص سلامت روح از این راه‌ها ممکن نیست.

طبیان ارواح، بدون نیاز به اسباب ظاهری، بی‌هیچ واسطه‌ای به دل می‌نگرند و بیماری و سلامت آن را می‌شناسند. مولوی از زبان پیامبران خدا و سفیران عالم بالا می‌گوید:

بحر قلزم دید ما را فانلق
آن طیبیان شاکردان حق

که به دل از راه نبضی بنگرند

آن طیبیان طبیعت دیگرند

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم
آن طیبیان غذا یند و شما
ما طیبیان فعالیم و مقال
آن طیبیان را بود بویی جلیل

کز فراست ما به عالی منظریم
جان حیوانی بدیشان استوار
ملهیم ما پرتو نور جلال
وین دلیل ما بود وحی جلیل

[مولوی، ۱۳۲۸، ۳/ ۲۸۲ - ۲۸۱]

طیبیان جسم می‌نشینند تا بیماران به سراغشان روند و طیبیان روح، خود به سراغ بیماران می‌روند و به معالجه آنها می‌پردازند. امیر والامقام ارواح، از رهبر مطلق همه روح شناسان و روان پژوهان و استاد یگانه همه روان پزشکان و یکتا درمانگر همه خلل‌ها و عقده‌ها و انحراف‌های روحی بشر، این گونه یاد می‌کند:

«طِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمِي مَوَاسِمَهُ، يَصْعُقُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ
الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبِ عُمَى، وَ أَذَانِ صُمِّ، وَ أَلْسِنَةِ بُكْمٍ.» [نهج البلاغه، ن: صبحی
صالح، خ ۱۰۸]

او طیبی بود که با طب روحانی خویش میان مردم می‌چرخید، در حالی که مرهم‌ها و ابزارهای گداخته خود را آماده کرده بود و آنها را در دل‌هایی که به کوری گراییده و گوش‌هایی که از شنیدن حق ناشنوا و زبان‌هایی که از گفتن حق لال گشته بودند، به کار می‌برد.

کرامت و دناات

روح بیمار، گرفتار دناات و پستی است و تمایلات و رغبات، او را مهار کرده و به این سو و آن سو می‌کشند؛ ولی روح سالم، برخوردار از کرامت و بزرگواری و شرافت است. انسان باید ورزش روحی داشته باشد و با تمام توان، از دناات‌ها و پستی‌ها که زائیده تمایلات پست حیوانی و رغبات پوچ نفسانی‌اند بپرهیزد تا همان گونه که تن را با مراقبت و ممارست و تمرین و تحرک، از قوت و سلامت برخوردار می‌سازد، از روح قوی و سالم نیز برخوردار شود. در غیر این صورت، تن سالم و قوی بدون روح سالم و توانمند، چیزی جز همان شتر مست و سرکش نخواهد بود. امام علی (ع) به فرزند دلبد و توانمندش فرمود:

«أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَاقَتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاَضَ
بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

«نفس خود را از هر پستی گرامی دار؛ هر چند تو را به آنچه خواهانی برساند، زیرا
آن چه را از خود برسر این کار می‌گذاری، هرگز به تو باز نمی‌گرداند.»

حریت و عبودیت

روح سالم، مظهر حریت و آزادگی است. بردگی و عبودیت حکایت از روح بیمار می‌کند. آنان که برای مال و منال و جاه و مقام، تن به ذلت می‌دهند و زبان به تملق و چاپلوسی می‌گشایند، بیمارند و در عین حال، مغرورند از این که خور و خواب و شهوتشان، موزون و منظم است و به گمان این که از سلامت کامل برخوردارند، یک لحظه آینده‌نگری نمی‌کنند؛ غافل از این که بدون سلامت

روح، نمی‌توان از سلامت بدن بهره‌ کافی و حظ وافی گرفت. امام برای تأمین سلامت روحی کامل جگر گوشه خود، به او فرمود:

«لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً» [همان]

«برده غیر خود مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

برده انسان‌ها شدن و به استعمار و استثمار تن دادن، از مظاهر بارز و عمده فقدان آزادی است. جایی که حیوانات حاضر نیستند برده یکدیگر شوند، چرا انسان باید تن به بردگی بدهد؟! به قول اقبال لاهوری:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تراست من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد

حریت و آزادی امری باطنی است که انسان را از این که بنده هواهای نفسانی شود، حفظ می‌کند. اگر شخص بنده هواهای نفسانی شود، از تن دادن به هیچ ذلتی خودداری نمی‌کند. چنین کسی خداگریز و عقل‌ستیز و در حقیقت، خودستیز و از خودبیگانه است. قرآن کریم می‌گوید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْمٍ» [الجاثیه، ۲۲۳]

«آیا دیده‌ای آن کس که خدای خود را هوای نفس خویش پنداشته و خداوند با داشتن علم، گمراهش کرده است؟»

و نیز پس از آن که امر به تقوا و توصیه به آینده‌نگری و به فکر فردای فرداها بودن می‌کند، می‌گوید:

«وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [حشر، ۱۹]

«همانند کسانی که خدای را فراموش کردند و خداوند به کیفر خدا فراموشی، خودشان را از یادشان برد، نباشید. آنان فاسقاند.»

صبر و جزع

صبر و شکیبایی، نشان قوت و سلامت روح و از سوی دیگر، جزع و زاری و بی‌تابی، نشان ضعف و بیمار و ناتوانی روح است.

در مهد تربیت علوی، انسان‌های صبور و شکیبا پرورده می‌شوند و آنتهایی که از فضیلت صبر و شکیبایی محرومند، از تربیت ناب دینی - که در سیره و گفتار علوی تجلی یافته است - بی‌بهره‌اند. از دیدگاه قرآن کریم، انسان «هلوع» آفریده شده است. برای خروج از این خصلت ذاتی و خصیصه طبیعی، تمرین و ممارست لازم است و اگر تمرین و ممارست و برنامه دقیق تربیتی نباشد، انسان همواره با اثرات شوم «هلع» دست به گریبان است و تا آخرین نفس، در منجلاب آنها دست و پا می‌زند.

آدم هلوغ، در صورت رسیدن به ثروت، «منوع»^۱ و در صورت گرفتاری مصیبت، «جزوع»^۲ است.

برای رهایی از خصلت‌های زشت «منع» و «جزع» یا بخل و بی‌تابی باید به برنامه‌ای که قرآن کریم نشان داده است، روی آورد. این برنامه انسان‌ساز و سالم‌سازنده و تقویت‌کننده روح، از تداوم بر نماز، آغاز و به محافظت بر نماز، ختم می‌شود. اموری که در فاصله میان این دو قرار دارند، به ترتیب، عبارتند از: ادای حقوق مالی، تصدیق روز جزا، ترس از عذاب آخرت، مراعات عفت جنسی، امانتداری، وفای به عهد و قیام به شهادت^۳.

به بیان دیگر - بلکه دقیق‌تر - برای خروج از ورطه طبیعت اولیه، تنها، نماز است که کارساز و چاره‌ساز است. آری تنها نماز گزاران واقعی، از قوت و صلابت روحی و صبر و شکیبایی برخوردارند و دیگران همه در چاه طبیعت اولیه گرفتار و نگون‌سارند. بقیه اموری که ذکر شد، همه و همه از اوصاف نماز گزاران واقعی است. آنها ایند که تداوم و محافظت بر نماز دارند و حقوق مالی را ادا می‌کنند و به قیامت باور دارند و از عذاب آخرت بیمناک‌اند و عفت جنسی را مراعات می‌کنند و در حفظ امانت و وفای به عهد می‌کوشند و از ادای شهادت خودداری نمی‌کنند و صد البته، اینان به هنگام رسیدن به خیر، منوع و به هنگام رسیدن به شر، جزوع نیستند.

در منطق شیوا و اندیشه پویای علوی، کسی که به خاطر از دست دادن چیزی بی‌تابی می‌کند، باید به خاطر همه چیزهایی که در دست ندارد نیز، زاری کند؛ از این رو به حسن - که خود مظهر خصال حسنه بود - فرمود:

«وَإِنْ جَزَعْتَ عَلَى مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ*»
[نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

«اگر بر آنچه از دست رفته، زاری می‌کنی، پس زاری کن بر همه آنچه در دست نداری.»

عزت نفس و گدامنشی

برخی به هنگام نیاز، تواضع و فروتنی و خضوع را از حد می‌گذرانند و تا آن‌جا که در توان دارند تملق و چاپلوسی می‌کنند. همین‌ها در وقت بی‌نیازی، درشت‌خو و درشت‌گویند. اما آنان که عزت نفس و مناعت طبع دارند، چنین نیستند. بلکه به هنگام نیاز و بی‌نیازی، متعادل بوده و هرگز میانه‌روی را رها نمی‌کنند و از جاده اعتدال خارج نمی‌شوند. زشت‌ترین صفات در اندیشه ناب علوی، چاپلوسی به

۱- منوع یعنی کسی که بسیار بخیل و بی‌اندازه مانع خیر است.

۲- جزوع، یعنی کسی که بسیار بی‌تابی می‌کند.

۳- إِنْ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلْمَسْأَلِ وَالْمَحْرُومِ. وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ. وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنْ عَذَابُ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. (المعارج / ۹۱ تا ۴۳)

در ادامه فرمود: اطَّرَحَ عَنْكَ وَإِدْبَاتِ الْهُمُومِ بَعْرَآئِمِ الصَّبْرِ وَحَسَنِ الْبِقِينِ
اندوه‌های وارده را با صبر محکم و یقین نیکو از خود دور کن.

هنگام نیاز و درشت‌خویی به هنگام بی‌نیازی است و این خود نشان عدم سلامت روح، بلکه شدت بیماری آن است و مباد که انسان همچون پر کاهی، سبک و بی‌اراده باشد و با تندباد فقر به یک سو پرتاب شود و با امواج مال و منال به سوی دیگر. حضرتش فرمود:

«مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى!» [همان]

«چه زشت است فروتنی در هنگام نیاز و درشتی در هنگام بی‌نیازی!»

موعظه‌پذیری و سرسختی

روح سالم، موعظه‌پذیر است و پند و اندرز، همچون آب زلال بر بستر وجودش جریان می‌یابد و با اشتیاق تمام می‌شنود و با رغبت کامل، به کار می‌بندد؛ ولی روح ناسالم، سرسختی نشان می‌دهد و همچون حیوان چموش سرکشی می‌کند؛ مگر این که با شلاق به جانش بیفتند و وادارش کنند که قدم در راه راست گذارد و از بیراهه بازگردد. کسی که در مهد تربیت علوی قرار گرفته و در چنان فضای سالمی تنفس می‌کند باید بکوشد که همواره از دل و جان موعظه‌پذیر باشد و هرگز گرفتار خلق و خوی سرکشی و پندناپذیری که ویژه حیوانات چموش و سرکش است، نشود. حساسیت و اهمیت این مسأله اقتضا می‌کرد که امام علی (ع) با خطاب مؤکد و فرمانی مشدد، فرزند بیداردل و رشید و پندپذیر خود را مخاطب سازد و بگوید:

«وَلَا تَكُونَنَّ مَمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَنْعِظُ بِالْأَدَبِ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَنْعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ.» [همان]

«به طور حتم، از آنان مباش که موعظه سودشان ندهد، مگر آن که در آزرده و ملامت آنها مبالغه کنی؛ زیرا خردمند به ادب پند گیرد و حیوان با تازیانه.»

تفهّم و غوطه‌وری در شبهات

برخی به دنبال فهم حقائق و درک دقائق تلاش می‌کنند و از هر خرمنی خوشه‌ای می‌چینند؛ ولی برخی دیگر، چنین نیستند؛ بلکه همواره در پی شبهه‌تراشی و شبهه‌پراکنی بوده و برای هیچ چیزی ارزش قائل نیستند. اینان روحی بیمار دارند و اگر خود را از این ورطه پرخطر نجات ندهند، هم خود گرفتار هلاکت می‌شوند و هم ممکن است گروهی دیگر را به هلاکت و ضلالت افکنند. اینان برای افکار گذشتگان، ارزشی قائل نیستند و زحمات معاصران را ناچیز می‌پندارند.

روح سالم برای اندیشه گذشتگان احترام قائل است و تا آن‌جا که خطای آنها ثابت و مسلم نشده است، از آنها تبعیت می‌کند و اگر به تبعیت آن‌ها قانع نشده باشد بدون غوطه‌ور شدن در شبهات به بازنگری و بازپژوهی می‌پردازد این خود موجب تکامل علمی و توسعه ذهنی عالمان می‌شود. به همین جهت است که امام علی به پسر والاگهر خویش توصیه می‌کند که راه پدران پارسا و فرهیخته خویش را ادامه دهد، چه آن که آنان از نگرستن در کار خویش، بازنیاستاده و از اندیشیدن، قصور نورزیده‌اند. آن‌گاه فرمود:

«إِنَّ أَبْتَ نَفْسَكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبَكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَ تَعْلَمَ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَ غَلْوِ الْخُصُومَاتِ.» [همان]

«و اگر نفس تو از این که بدون علم و یقین، رأی آنها را قبول کند، ابا دارد، باید

جستجوی تو از روی دریافتن و آموختن باشد، نه به فرورفتن در شبهه‌ها و بالا بردن جدال‌ها.»

خودمیزانی و ناخودمیزانی

روح سالم، خود را میزان قرار می‌دهد و فرقی میان خود و دیگران قائل نمی‌شود و بنابراین، آن‌چه برای خود دوست می‌دارد، برای دیگران هم دوست می‌دارد و آن‌چه برای خود مکروه می‌شمارد، برای دیگران هم مکروه می‌شمارد. همان‌گونه که ستم بر خود را ناروا می‌شناسد، ستم بر دیگران را هم ناروا می‌شناسد. همان‌طوری که نیکی به خود را دوست می‌دارد، نیکی به دیگران را هم دوست می‌دارد. آن‌چه برای خود از مردم نمی‌پسندد، برای مردم از خود نیز نمی‌پسندد. آن‌چه را نمی‌داند، نمی‌گوید، هر چند دانسته او اندک باشد و آن‌چه دوست نمی‌دارد که درباره‌اش گفته شود، درباره‌ی دیگران نمی‌گوید.

«اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَخْبِبْ لَغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَ لَا تَظْلَمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسَنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُ مِنْ غَيْرِكَ، وَ أَرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَ لَا تُقَلِّ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَ لَا تُقَلِّ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.» [همان]

در مقابل، روح ناسالم، آن‌چه برای خود می‌خواهد، برای دیگران نمی‌خواهد و آن‌چه برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران می‌پسندد. ظلم را برای دیگران و احسان را برای خود می‌خواهد و آن‌چه برای خود زشت می‌شمارد، برای دیگران زشت نمی‌شمارد و از گفتن آن‌چه بر خود نمی‌پسندد، درباره‌ی دیگران ابا ندارد.

خودشناسی و خودپسندی

افرادی که خود را شناخته‌اند، روحی سالم و شخصیتی معتدل دارند و از تمام گفتارها و کردارهایی که به خصلت زشت خودپسندی منتهی می‌شود، اجتناب می‌کنند، چه آنها آموخته‌اند که اعجاب، ضد صواب و آفت و بران‌گر خرده‌ها و عقول و الباب است.

امام علی (ع) به فرزند گرامی خود فرمود:

«وَ اعْلَمْ أَنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَ لَا تَكُنْ خَازِنًا لَغَيْرِكَ.» [همان]

«بدان که خودپسندی ضد راه است و آفت خرده‌هاست. پس سخت‌کوش باش و گنجور دیگران نباش.»

خودپسندی انسان را از کوشش و تلاش بازمی‌دارد و راه راست و صواب را بر انسان سد می‌کند و آن‌گونه که از این کلام نیکو انتظار پیروزمندی جهاد با نفس و سرکوبی اعجاب و کبر و غرور، استفاده می‌شود، کسانی که به دام خودپسندی افتاده‌اند، از کدح و تلاش و پویندگی محروم و خازن و گنجور و مزدور دیگران‌اند.

پس، چه بهتر که انسان به بهداشت روان پرداخته و حد و وزن و توان و اندازه خود را آن‌گونه

که هست، بشناسد و از عجب و خودپسندی بپرهیزد و شخصیت دیگران را ناچیز نپندارد و در راه استفاده از استعداد و توانمندی خود گام بردارد!

غیرت و عدم غیرت

روح سالم، غیور و روح بیمار، دیوث است. در روایات آمده است که خداوند، غیور است و حرام را مکروه می‌شمارد.

«إِنَّ إِلَهِي غَيُورٌ يَكْرَهُ الْحَرَامَ.» [بحار الانوار، ۱۳۴۵، ۱۲ / ۴۶]

همان‌طوری که تفریط در غیرت، دیوئی و رذیلت است، افراط در غیرت هم رذیلت است. اولی نوعی از بیماری روح و دومی نوعی دیگر است، آدم‌های دیوث، نوامیس خود را بر باد می‌دهند و ارزان می‌فروشند. آنان که در غیرت افراط کرده‌اند، کارهایی می‌کنند که با عقل و حکمت ناسازگار است. ابومسلم خراسانی در شب زفاف، اسبی را که عروس بر آن نشسته بود پی کرد تا مبادا دیگری بر آن بنشیند. از این‌رو، الگوی غیرت عقلانی و مظهر اوصاف و کمالات ربانی، به فرزندش فرمود:

«إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَ التَّرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ.» [تهج البلاغه، ن: صحیحی صالح، ن ۳۱]

«بپرهیز از غیرت نابه‌جا که درستکار را به نادرستی و پاکدامن را به بدگمانی می‌کشاند.»

روح طماع، ضعیف و بیمار و روح قانع، قوی و محکم و استوار است. مرتبی باید خود مظهر گریز از طمع و روی آوردن و گرایش به قناعت، بلکه باید قله‌نشین باشد، تا افرادی که از او الهام می‌گیرند و راه و رسم زندگی صحیح را از او می‌آموزند، مظاهر قناعت و وارستگی را در گفتار و کردار و خلق و خوی او بالعیان مشاهده کنند و هرگز مظاهر طمع را در کردار و گفتارش نیابند، تا از این رهگذر، اطمینان یابند که باطن وجودش آراسته است به صفت ثبوتی قناعت و وارسته است از صفت طمع که سلب آن مطلوب است، نه ثبوت آن.

امیر وارسته مؤمنان در گفتار و کردار ثابت کرده است که نمونه کامل عیار گریز از طمع و گرایش به قناعت است و برای فرزند دل‌بندش مجتبی (ع) الگویی برتر از او وجود نداشت. از این‌رو به وی فرمود:

«وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ.» [همان]

«مبادا که بارگی‌های طمع، تو را برانند و به آب‌سخورهای هلاکت رسانند.»

شیفتگی و فریفتگی ظواهر دنیا و مال و منال و قدرت خود یا دیگران نشان بیماری روح است. قرآن کریم دنیا را متاع غرور معرفی کرده است.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.» [الحديد / ۲۰]

در سرای دیگر، منافقان - به بهانه هم‌نشینی و همسایگی - از مؤمنان استمداد می‌کنند و از آنها خواهش می‌کنند که بگذارند از نورشان بهره گیرند، ولی به آنها گفته می‌شود، شما مغرور و فریفته آرزوها بودید و گرفتار دام «غرور» - یعنی شیطان - شدید که شما را سخت بفریفت و همواره در

پی فتنه بودید و انتظار می کشیدید که مؤمنان گرفتار مصائب و نوائب و شکست و اضمحلال شوند.
 «وَاغْرَتَكُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ.» [الحديد / ۱۴]

آیا چنین روح‌هایی بیمار نیستند و آیا نباید مری در پی ریشه کن کردن این آفت بزرگ و این مصیبت خطرناک باشد و روح متربی را به سوی تعادل و عدم فریفتگی سوق دهد. از این رو امام علی (ع) به امام مجتبی (ع) فرمود:

«وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبَهُمْ عَلَيْهَا.»
 [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

«و مبادا مغرور شوی که بینی دنیا مداران به دنیا دل می‌نهند و بر سر آن بر یکدیگر می‌جهند.»

۳- سلامت فکر

در وصیت ماندگار امام علی (ع) به فرزند گرامی اش امام مجتبی (ع) سیزده بار امر به دانستن و یک بار امر به فهمیدن شده است. قطعاً مقصود آن بزرگوار، علم یقینی است. علم یقینی از کلیت و دوام و ضرورت برخوردار و به همین جهت، پایدار و استوار است. بر خلاف علم ظنی و علم تقلیدی که قابل دوام نیست.

هر چند حضرتش همه جا علم را به طور مطلق مطرح فرموده، ولی یک بار فرموده است: «واعلم یقیناً» و این خود گواهی است قاطع و صادق، که همه جا مرادش علم یقینی است. به خصوص هنگامی که امر به تفهم می‌کند و تعلم را می‌ستاید و تورط در شبهات را منفور و مبعوض می‌شمارد، به خوبی معلوم می‌شود که مرادش علم اجتهادی است و نه علم تقلیدی و ظنی که نیازی به تفکر و تفهم ندارد و خود نشان تنبلی فکر و کودنی فهم است. حاشا و کلا که در بوستان نبوت و شاخسار ولایت و امامت و در دامان مامی چون زهرا و بابی چون علی مرتضی فرزند ی تربیت شود که به واسطه تنبلی فکر و کودنی فهم، به علم ظنی و تقلیدی و معلومات وهمی و خیالی بسنده گردد و زحمت تحقیق و تفکر و تعلم و تفهم بر خویشتن هموار نکند.

مری آگاه و پوینده صراط مستقیم «الله» و شاگرد کامل عیار محمد مصطفی (ص) به خوبی توجه کرده که دل نورستگان و سینه نوخاستگان، همانند زمین خالی و بکر است و هر بذری در آن افشاندن شود، می‌پذیرد.

«أَنَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ» [همان]

آری بر لوح صافی قلوب آن نونهالان بوستان آدمیت، هر چه القا کنند، نقش می‌گیرد و همچون نقش بر سنگ - نه نقش بر آب - پایدار می‌ماند.

مری آگاه، دلهره دارد و عنفوان جوانی را دورانی بس حساس می‌انگارد و فراهم سازنده زمینه تفکر و تفهم و نظر و تعقل است و از متربی می‌خواهد که غفلت و بازی را کنار نهد و درباره جهان طبیعی و جهان ماوراء طبیعی، از نظر و تدبیر، بلکه مبالغه در آن، کوتاه نیاید.

ای چارده ساله قره‌العین
 بالغ نظر علوم کونین
 غافل متشین نه وقت بازی است
 وقت هنراست و سرفرازی است

اگر مربی آگاه، مرتبی را درنیابد و او را به حال خود رها کند، عوامل گمراه کننده و هواهای سرگرم سازنده، فرصت تدبر و تفهم و تفکر و تعلم را از او سلب می کنند و به قساوت قلب و اشتغالات بیهوده عقل و خرد گرفتار می سازند و فرصت بهره گیری از تجارب گذشتگان و تعمق در محصولات فکری و نظری اندیشوران را از او می گیرند و این همان فاجعه و ضایعه ای است که جامعه ها از آن رنج می برند و همان پرتگاهی است که جوان و نوجوان بر لبه آن قرار می گیرند و اگر آنها را درنیابند، سقوط می کنند.

همه آنهايي که از دور و نزدیک، دستی بر آتش دارند و مستقیم یا غیرمستقیم در سرنوشت جوان و کودک، تاثیر می بخشند، باید از راه و رسم امام علی (ع) پیروی کنند و از پیام ماندگار حضرتش از جان و دل و از روی ایمان و اخلاص، الهام گیرند. او که به قره العین خود فرمود:

«فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَسُوَ قَلْبُكَ، وَ يَسْتَعْلِلُ لُبُّكَ» [همان]

«به ادب آموختنت برداختم، پیش از آن که دلت سخت شود و خردت به اموری دیگر مشغول گردد.»

برای این که نوجوان یا جوان از فکری سالم - که جان مایه همه معارف و وسیله رسیدن به همه حقایقی است که در قلمرو فکر و حوزه اندیشه قرار دارند - برخوردار شود، دو راه وجود دارد: یکی این که راه استدلال را به او نشان دهند، تا او با سیر عقلی و نظری در مقدمات به نتیجه برسد و از این رهگذر، به تفکر سالم، عادت کند؛ چرا که بزرگان گفته اند: فکر، عبارت است از حرکت به سوی مبادی و مقدمات و از مبادی به سوی هدف و مقصود و شیخ شبستری گوید:

تفکر رفتن از باطل سوی حق به جزو اندر بدیدن کل مطلق

[شبستری، ۱۳۶۲، ۹]

راه دیگر این است که نتیجه را در اختیارش قرار بدهند و از او بخواهند که بدون روی آوردن به تقلید خود فکر کند و به جستجوی مقدمات پردازد و نتیجه را از آنها به دست آورد.* این دو راه، متمم و مکمل یکدیگرند، هم باید به مرتبی کمک فکری کرد و هم باید او را به استقلال فکری عادت داد.

امام علی (ع) هر دو شیوه را به کار گرفته است:

هنگامی که می خواهد راه استدلال صحیح را به فرزند نشان دهد، خود بر یگانگی ذات خدای لایزال استدلال می کند و می گوید: «پسرم باید بدانی که اگر پروردگارت را شریک بود، پیامبرانش به سوی تو می آمدند و آثار پادشاهی و سلطنت او را می دیدی. ولی او همان طوری که خود را وصف کرده، خدایی است یگانه. کسی در پادشاهی ضد او نیست و هرگز زوال نمی پذیرد. او اول و آخر همه چیزهاست و او را اول و آخری نیست. این را که شناختی، آن گونه عمل کن که سزاوار چون تویی است که قدرت کم و عاجزت بسیار و حاجت در طلب طاعت و ترس از عقوبت و بیم از خشمش بزرگ است. او تو را جز به نیکو فرمان نداده و جز از زشت، نهی نکرده است.» [همان]

حضرتش با این استدلالات محکم و استوار، جوان برومند خود را به راه علم و یقین و معرفت سوق می دهد و به او می آموزد که چگونه استدلال کند تا به مطلوب خود راه یابد. در بیان شیوای

* حاجی سیزواری می فرماید: الفکر حركة اِلَى المَبَادِی و من مَبَادِی اِلَى المراد [شرح معروف به شرح منظومه منطق صفحه ۹، چاپ ناصری، ص ۳۷].

حضرتش هم از ابزار برهان انی استفاده شده است، هم از ابزار برهان لمی. نخست با برهان انی استدلال می‌کند که اگر خدای را شریک بود، آن شریک از راه نظام تشریح و تکوین، خود را معرفی می‌کرد و چون پیامبر و کتابی نفرستاده و آثار ملکش در هستی پدیدار نیست، معلوم می‌شود که خداوند، یکتاست. این راه، ساده‌ترین راه است و به قول ابن سینا برای همگان، مفید و دارای کاربرد است. آن‌گاه با برهان لمی که مخصوص صدیقین است، بر اولویت و آخریت او استدلال می‌کند. پس از آن که مرتبی را با هر دو شیوه استدلال آشنا می‌کند، نتیجه عملی می‌گیرد تا هم توحید ذاتی تحقق یابد و هم توحید صفاتی و هم توحید افعالی و هم توحید در عبادت و هم توحید در اطاعت. همان‌طوری که طفل را نخست با شیر مادر که غذایی کامل و آماده است و از جویدن بی‌نیاز بوده و هضم‌اش سهل و آسان است می‌پروراند، سپس تدریجاً به غذاهای جویدنی عادت می‌دهند، غذای معنوی و روحی نیز باید دو مرحله‌ای باشد. ابتدا برای مرتبی استدلال می‌کنند و فکرش را قوت استدلال می‌بخشند. آن‌گاه او را وادار می‌کنند که خود به استدلال پردازد و مقدمات نتایج را استنباط کند.

حضرتش بر وجوب و لزوم دعا و نیایش این‌گونه استدلال می‌کند که خداوند، مالک خزانه‌های آسمان و زمین است و مالک خزانه‌های آسمان و زمین اذن دعا داده است. پس در دعا کردن، ماذون و مجازی. در این صورت، چرا دعا نکنی و از مالک آن همه خزانه‌های بیکران، درخواست برآوردن حاجات نمایی؟

«وَ اعْلَمَنَّ أَنَّهُ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ.»
[نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

او یک‌روش کلی برای استدلال ارائه داده و آن‌جا که می‌خواهد بگوید: نباید بر آن‌چه از دست رفته حسرت خورد، می‌گوید:

اگر بر از دست رفته‌ها حسرت می‌خوری، باید بر از دست نیامده‌ها نیز حسرت بخوری. آن‌گاه می‌فرماید:

«اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ.» [همان]

«بر آن‌چه نبوده، به آن‌چه بوده است، استدلال کن؛ زیرا امور، همانند و نظیر یکدیگرند.»

در سایر موارد، بدون استدلال، گزاره‌هایی مطرح می‌کند و تفکر درباره آنها را به مرتبی می‌سپارد.

او به فرزندش می‌گوید:

«بدان که علمی که فایده ندارد، خیر ندارد و علمی که درخور تعلم نیست، نفع ندارد.»

او توصیه می‌کند که: پسر، وصیتم را باید بفهمی و آن را در فاهمه خود به دست تجزیه و تحلیل

سپاری و سطحی و عامیانه از کنار آن نگذری.

«وَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُشْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.» [همان]

آن گاه می گوید:

«بدان که مالک مرگ، مالک حیات و آفریننده، میراننده و فانی کننده، بازگرداننده و مبتلاکننده، عاقبت دهنده است... و اگر فهم اینها بر تو مشکل باشد، بر جهالت خود حمل کن که تو از اول جاهل خلق شده و سپس عالم گشته‌ای. چه بسیار است آن چه نمی دانی و در حکم آن سرگردانی و بینش است در آن راه نمی یابد. سپس آن را نیک می بینی!»^۱

او فرزند را به شناخت مقام والای نبوت و خاتمیت تشویق می کند تا بداند که هیچ کس مثل او از خدا خبر نداده است. پس باید او را به عنوان رهبر و پیشوا پذیرفت.^۲

متربی باید به علم یقینی بداند که اعجاب، ضد صواب و آفت خردهاست.^۳

او باید به علم اجتهادی بداند که راهی دراز و پرمشقت در پیش دارد.^۴

او باید بداند که گردنه‌ای دشوار پیش رو دارد و جز با بار سبک، نمی توان از آن گذشت.^۵

او می گوید: باید بدانی که برای آخرت و فنا و موت خلق شده‌ای نه برای دنیا و بقا و حیات. تو در منزلی هستی که از آن رخت برمی بندی و در خانه‌ای نشسته‌ای که بیش از روزی چند در آن نخواهی و نتوانی نشست و...^۶

باید بدانی کسی که بارگیش روز و شب است، او را براند، هر چند وی بایستد و او راه را بیاید، هر چند وی بر جای بماند...^۷ باید به یقین بدانی که هرگز به آرزویت نمی رسی و از اجل، روی بر نمی تایی و تو به راه گذشتگان در تکاپویی. پس در طلب، آسان گیر و در کسب خود، نیکی پیشه کن...^۸

باید بدانی که رزق و روزی دوتااست. رزقی که تو آن را می جویی و رزقی که تو را می جوید و اگر به سراغش نروی به سراغت می آید.^۹

عقیده سالم

اساساً عقیده سالم، اعتقاد به مبدأ و معاد است. اگر انسان خدای را آن گونه که باید و شاید بشناسد، محال است که عدالت و حکمت او را انکار کند و کسی که به عدل و حکمت خداوند، معتقد و معترف باشد، محال است که نبوت و معاد را منکر شود؛ چرا که عدل و حکمت خداوند، اقتضا

۱- فَتَعْلَمُ - يَا بَنِي - وَصِيْبِي، وَاعْلَمُ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمَخِيْتُ... [همان]

۲- وَاعْلَمُ - يَا بَنِي أَنْ أَحَدًا... كَمَا أَنْبَأَهُ [همان]

۳- وَاعْلَمُ أَنَّ الْأَعْيَابَ ضِدُّ... الْأَلْيَابِ [همان]

۴- وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَانِكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ. [همان]

۵- وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَانِكَ عَقَبَةٌ كَوُودًا... [همان]

۶- وَاعْلَمُ أَنَّكَ خَلَقْتَ لِلْآخِرَةِ لِالْدُنْيَا ... [همان]

۷- وَاعْلَمُ يَا بَنِي أَنَّهُ مِنْ كَانٍ... يَسَارُهُ بِهِ [همان]

۸- وَاعْلَمُ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ ... [همان]

۹- وَاعْلَمُ يَا بَنِي أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ ... [همان]

می‌کند که نیکوکاران را پاداش دهد و بدکاران و ستمگران را گرفتار کیفر و انتقام سازد. نظام حکیمانه اقتضا می‌کند که جهان خلقت و آفرینش انسانیت، هدفمند و دارای غایت باشد و در ساختار و آغاز و پایان آن، بیهودگی راه نداشته باشد.

قرآن کریم می‌گوید:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى [قیامت / ۶۳].

«آیا انسان چنین می‌پندارد که مهمل و بیهوده رها می‌شود (و در معرض کیفر و پاداش قرار نمی‌گیرد؟)»

أَفَحَسِبْتُمْ أَنْما خَلَقْنَاكُمْ عَبثًا وَ أَنْكُمْ إِلینَا لَا تُرْجَعُونَ [مؤمنون / ۱۱۷].

«آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»

خداوند متعال در مقام بیان عدالت خویش که خود، مقتضای حکمت است، می‌فرماید:

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ. أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» [قلم / ۲۴ و ۳۵].

«برای پرهیزکاران در پیشگاه خداوند، بهشت‌های نعیم است. آیا مسلمانان را مانند مجرمان قرار می‌دهیم؟»

به همین دلیل که نظام عدل و حکمت، مقتضای معاد است، مقتضای بعثت انبیاء است؛ چرا که بر این مبنا زندگی صحیح، راه و رسمی دارد و بپیمودن راه بدون راهنما ممکن نیست. عقل انسان هر اندازه قوی باشد، بدون استمداد از حجت ظاهر، راه به جایی نمی‌برد و سرگردان و حیران می‌ماند. در عین حال، عقل حجت باطن است و خود وسیله‌ای مفید برای رسیدن به اعتقاد سالم در حوزه خداشناسی و پیامبرشناسی و معادشناسی است. اعتقاد به نبوت بدون امامت، اعتقادی ناقص است. با پایان یافتن نبوت ختمیه، نهاد امامت است که وظیفه تبیین دین را عهده‌دار می‌شود. حقیقت این است که امامت، باید همواره استمرار داشته باشد. حتی انبیای بزرگ، علاوه بر نبوت، امامت هم داشته‌اند و از برخی از آیات قرآنی استفاده می‌شود که امامت برتر از نبوت است؛ چرا که حضرت ابراهیم خلیل (ع) بعد از رسیدن به مقام نبوت و رسالت، به مقام امامت رسید. آن هم بعد از گذراندن آزمون‌هایی دشوار.

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» [البقره / ۱۲۴].

دیدیم که امام علی (ع) برای تحکیم اصول اعتقادی مرتبی، به او درس توحید داد و از اولیت و آخریت مطلقه او سخن گفت. در آن درس مانند گار توحیدی به شاگرد مستعد مکتب تربیتی خود هشدار داد که مبدا گمان کند که ربوبیت او را دلی فرامی‌گیرد و یا دیده‌ای گنجایش او را داشته باشد.

«عَظَّمَ عَنْ أَنْ تُثَبِّتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ.» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح،

ن ۳۱].

حضرتش پیامبر خاتم را در مرتبه برترین قرار داد و به فرزند گرامی خویش توصیه کرد که به

رهبری او خشنود باشد و پیشوایی او را در راه نجات پذیرا گردد.

«فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَ إِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا.» [همان]

او از فرزند خویش می‌خواهد که برای فردای قیامت توشه بردارد و آن را که در حال بی‌نیازی وام می‌خواهد تا در روز نیاز بازپس دهد غنیمت شمارد.

«وَ اغْتَنِمَ مِنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قِضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.»

[همان]

او از گردنه دشوار یاد می‌کند، همان که از عقبات قیامت است و سبکبار، از آن به راحتی عبور می‌کند و سرانجامش بهشت یا جهنم است.

« وَ اغْلَمَنَّ أَنْ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَوْوَدًا، الْمُخَفُّ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُتَقَلِّ، وَ الْمُبْطِيُّ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ.» [همان]

قرآن کریم درباره کسی که به صرف مال بسیار فخر و مباهات می‌کند، می‌گوید:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ. فَك رَقَبَةٍ. أَوْ إِطْعَامِ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ. يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ. أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ.» [البلد / ۱۱ - ۱۶].

«او از عقبه نمی‌گذرد. چه دانی عقبه چیست؟ آزاد کردن برده یا اطعام یتیم خویشاوند یا مستمند خاک‌نشین در روز سختی و گرسنگی.»

از لابه‌لای جملات و عبارات وصیت تربیتی امام علی (ع) به امام مجتبی (ع) نکات مهمی درباره خداشناسی و معادشناسی و راهنماشناسی به دست می‌آید. اگر انسان راهنمایی تمام عیار پیامبر اعظم را بشناسد، قطعاً نبوت را جدای از امامت و قرآن را جدای از عترت، پذیرا نمی‌شود. تفکیک نبوت از امامت و قرآن از عترت، مسلمان را مصداق آیه شریفه:

«تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكَفَرُ بِبَعْضٍ» [النساء / ۱۵۰].

می‌سازد.

هرچند امام علی (ع) در این وصیت‌نامه تاریخی خود، مسأله امامت را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی مطرح نمی‌کند، ولی پر واضح است که او از موضع یک امام سخن می‌گوید و مخاطبش نیز در موضع کسی است که بعد از پدر و مادر بر مسند امامت می‌نشیند. آن‌چه او می‌گوید، کامل‌ترین و تمام‌ترین مصداقش خود اوست. جامعه پرافتخار امامت بر قامت کسی برانزده است که از لحاظ صفات سلبی و ثبوتی - که وصیت حضرتش جامع همه آن‌هاست - کامل باشد. امام، مقتدا و اسوه و الگوست و آن‌چه خوبان همه دارند، او به تنهایی همه را دارد. بشر از وجود امام، هرگز بی‌نیاز نمی‌شود. امام تجسم عینی همه بایدها و نبایدهای اخلاقی و عقلی و دینی است. گفته‌ها و گفتنی‌ها کم نیست. ولی «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». همه می‌دانیم و توده مردم می‌دانند که زهد خوب است ولی واضح است که زهد دارای مراتبی است. بشر، جوای قله‌نشین زهد است. مقصد و هدف و غایت و قبله قلوب راهبان زهد، امام است که بر صدر نشسته و همه را به سوی خود می‌کشاند. سایر اوصاف پسندیده نیز مراتب دارد. راهبان آن اوصاف، کسی را می‌جویند که کامل است، او هم جامع و هم مانع است.

مخاطب مستقیم وصیت جانانه امام علی (ع) باید شنونده‌ای باشد که سعه وجودش همه محتوای توصیه‌ها را در خود جای دهد و به مرتبه‌ای برسد که بتواند فردایی که چندان دور نیست، جای خالی امام پیش از خود را پر کند و نگذارد که نظام تکوین و تشریح، از مسندنشین ولایت و امامت خالی بماند که اگر - به فرض محال - چنین شود، هم نظام تکوین و هم نظام تشریح، به صورت پیکری بی‌روح و جسمی بی‌جان درمی‌آید و می‌میرد و اگر نیمه رمقی برایش بماند، «عدمش به زوجود» سایر مردم با الگو قرار دادن امام، در حد توان وسعه وجودی خود از این وصیت‌نامه بهره می‌گیرند. با توجه به این توضیحات، معلوم می‌شود که وصیت‌نامه امام علی (ع) همه عناصر اعتقادات را دربردارد.

امام حسن (ع) باید سه اصل را مدنظر قرار دهد: اول تقوا، دوم فرائض الهی و سوم راه و رسم صالحان از اهل بیت.

«وَاعْلَمَ - يَا بَنِيَّ - أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ اخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ، وَالاْتِّصَارُ عَلَيَّ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ. وَالاخِذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، نامه ۳۱].

صالحان اهل بیت کیانند؟ آیا کسی غیر از پیامبر خدا و در مرتبه بعد از او علی مرتضی است؟ هیچ کس به مقام پیامبر نرسیده و نمی‌رسد. ولی آیا نباید امام مجتبی (ع) بنا به دستور فوق، خلف صالح آن‌ها و وارث مقامات معنوی آن‌ها و نمایش دهنده علم و زهد و تقوا و ولایت تشریحی و تکوینی آن‌ها باشد؟

در این صورت، آیا امامت که نخست در پیامبر اعظم تجلی یافته، سپس در امیرمؤمنان، نباید در وجود حسن (ع) متجلی شود؟ چه کسی جز او و سایر امامان وارث تقوا و علم و دیگر سجایای پسندیده آن‌ها خواهد بود؟

۵- اخلاق سالم

ثمره اصول چهارگانه‌ای که تاکنون مورد بحث قرار گرفته، اخلاق سالم است. بدون بدن سالم و روح سالم و فکر سالم و عقیده سالم، محال است که انسان به اخلاق سالم دست یابد. متقابلاً اخلاق سالم نیز در سلامت جسم و روح و فکر و عقیده مؤثر است. انسان اگر اخلاق خود را اصلاح کند و از فساد اخلاق برکنار بماند، قطعاً از سلامت جسم و روح و فکر و عقیده برخوردار می‌شود. این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند و از یکدیگر جدائی نمی‌پذیرند.

رسیدن به خلق و خوی پسندیده، نیازمند ممارست و تمرین و تزکیه و تهذیب است. یکی از عناصر و ارکان سلامت اخلاق، صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها و مشکلات است. باید نفس را به صبر در برابر مشکلات عادت داد. از این رو، آن امام راستینی که خود مظهر اخلاق پسندیده و تجسم و الگوی فضائل و کمالات انسانی بود، به خلف صالح خویش فرمود:

«وَ عَوِّذُ نَفْسِكَ الصَّبْرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ النَّصْبِرُ فِي الْحَقِّ.»

[همان]

نفس خود را عادت ده که بر نامایمات صبر کند، زیرا شکیبایی خلقی است نیکو

و پسندیده.

پایه و اساس اخلاق سالم، تقواست. به ویژه تقوائی که در چشم و زبان و گوش و دست و پا اثر بگذارد و بر دل انسان سیطره یابد. از این رو، حضرتش فرمود:

«وَأَعْلَمُ - يَا بَنِيَّ - أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى
الله.» [همان]

«پسر، بدان که محبوب‌ترین چیزی که تو آن را از وصیت من فرامی‌گیری، تقوای الهی است.»

اخلاق سالم، مقتضی آن است که انسان اهل تفهّم و تعلم باشد و خود را از غوطه‌ور شدن در شبهه‌ها و خصومت‌ها دور نگه دارد.

«فَلْيَكُنْ طَلِبُكَ ذَلِكَ بَتَّفَهُمْ وَ تَعَلَّمَ، لَا يَتَوَرَّطِ الشُّبُهَاتِ، وَ عُلُوِّ الْخُصُومَاتِ.»
[همان]

هیچ خلق و خوئی بالاتر از اعتصام به خداوند و تعبد در پیشگاه او و بیم و امید به او نیست. چنگ زدن به ریسمان آن که هم خالق و هم رازق است و هم جسم و جان انسان را متعادل و موزون ساخته، اوج قلّه اخلاق است. به ویژه اگر با تعبد و تسلیم و خوف و رجاء توأم باشد. آنان که میان خوف و رجاء قرار دارند، از بیم عقاب، معصیت نمی‌کنند و به امید مغفرت و ثواب، سرخوش‌اند و در مجموع، عمری را با سلامت کامل سپری می‌کنند. او به نوباوه خود فرمود:

«فَاعْتَصِمُ بِالَّذِي خَلَقَكَ، وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّأَكَ، فَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُذُكَ، وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ،
وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ.» [همان]

«چنگ در رشته بندگی کسی بزن که تو را آفریده و روزی‌ات بخشیده و تو را متعادل ساخته. پس تنها بنده او باش و به او امیدوار و از او بیمناک باش.»

رسیدن به اخلاق سالم، منوط به این است که انسان صفات ثبوتی و سلبی خدای متعال را بشناسد و در راه تشبه به وی مجاهدت کند. مجموعه صفات ثبوتی و سلبی خدای بزرگ، تشکیل دهنده اخلاق اوست. او از تشبه به خلق، منزّه است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنِ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، خطبه ۳].

ولی مخلوق بشری می‌تواند - و باید از راه مجاهدت و ریاضت و بهره‌گیری از رهنمودهای نبوی و علوی، تشبه به خالق پیدا کند، یعنی دارای صفات جمال و جلال گردد.

امام علی (ع) فرمود:

«وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.»
[همان، خ ۱۰۶].

«امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت اخلاقی، از صفات اخلاقی خدایند.»

با توجه به بیان فوق و یا معیار قرار دادن آن، می‌توان مجموعه اخلاقی خداوند را شناخت و به آن‌ها تشبه یافت. در عین حال، پیامبران مظاهر اخلاق اویند و تأسی به آن‌ها راه تشبه به اخلاق خدا را هموار می‌کند.

امام علی فرمود:

«أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ، وَ أَتَزَكُّ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ وَ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ أَلَيْسَتْكُمْ الْعَاقِبَةُ مِنْ عَدْلِي، وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعَلِي، وَ أَرَيْتُكُمْ كَرَامَةَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي» [همان، خ ۸۷].

«آیا در میان شما به قرآن عمل نکردم... و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم و اخلاق کریمه را به شما نشان ندادم؟»

انسان باید به لحاظ اخلاقی خود را ذره‌ای بی‌مقدار در برابر عظیم‌ترین قله اقتدار بیابد و همواره در طلب طاعت و ترس از عقوبت و شفقت از خشم و غضب و صولت الهی باشد، تا از عجب و کبر و غرور که از آفات خطرناک و از رذائل اخلاقی است. مصون بماند.

«فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَتَّبِعِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَعْرِ خَطَرِهِ، وَ قَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ، وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَيَّ رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَ الرَّهْبَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سَخَطِهِ» [همان، ن ۳۱].

چنین روحیه‌ای مستلزم این است که انسان خدای یکتا را با همه عظمت و عدم حد و نهایت شناخته باشد و موجودی را بدلیل و رقیب و ضد و ند و مثل او نپندارد. این را در بحث سلامت عقیده توضیح داده‌ایم.

طبق نظر قرآن کریم، دنیا متاع غرور و کالای بی‌بهای فریب و دام خطرناک انسان‌های سبک‌سر و ظاهربین و غافل است.

«وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» [الحديد / ۲۰].

بنابراین، آن‌هایی که اهل نظرند و از تفکر و تعمق برخوردارند، هرگز در دام غرور گرفتار نمی‌شوند.

حضرتش فرمود:

«مِثْلٌ مِّنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمِثْلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلِ خُصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلِ جَدِيبٍ» [نهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱].

داستان کسانی که به دنیا فریفته گشتند، مانند داستان گروهی است که در منزلی پر نعمت بودند و از آن جا به منزلی خشک و بی‌آب و گیاه رخت بر بستند.

حضرتش اعجاب را از صفات ناپسندیده می‌شمارد؛ چرا که کسی که گرفتار اعجاب است، به راه صواب نمی‌رود و خرد خود را آفت زده و بیمار می‌سازد و هرگز نمی‌تواند از توان و استعداد خود بهره‌ وافی و شافی بگیرد. افراد خودشیفته، باطل را حقیقت و سراب را آب و ویرانه را شهر معمور و آباد می‌پندارند و همواره در خیالات خود، غرق و غوطه‌ورند و از واقع‌بینی و حقیقت‌نگری به دورند. بدترین خلق و خوی همین است که انسان در ورطه خود شیفتگی سقوط کند و هم چون غریق، به پوشال دریا چنگ زند.

در اخلاق اسلامی ترک گناه فضیلت و حسن است، همان گونه که فعل خیر و طاعت و صواب، حسن و فضیلت است. گناهایی از قبیل دروغ و غیبت و تهمت و سوء ظن و بخل و حسد، روح را نامتعادل و اخلاق را ناسالم می گرداند. اگر انسان از مشروبات و مأكولات ناسالم پرهیز نکند، بیمار می شود و چه بسا دارو و درمان و پرهیز، او را سالم نگرداند. اگر انسان به پرهیز از گناه، روی نیاورد، روحش بیمار می شود و ممکن است از بیماری نجات پیدا نکند به همین جهت است که از نظر علماء اخلاق، تزکیه بر تحلیه مقدم است. تا انسان فضای روح را از پلیدی ها و آلودگی ها پالایش نکند، نمی تواند صفات نیکو را جایگزین سازد. زمینی که پر از علف های هرزه است، نمی تواند بدر گیاهان مفید را پذیرا شود و آن ها را در دامن خود بپرورانند. به همین جهت که امام نخستین شیعیان به دومین امام می فرماید:

«و لَمْ يُؤْتِشْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ. بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً» [همان، نامه

[۳۱]

«خداوند تو را از رحمت مایوس نکرد، بلکه خودداری تو را از گناه، نیکی شمرد.» یکی دیگر از ویژگی های اخلاق اسلامی و از نشانه های بسیار مهم سلامت اخلاق، دل سپردن به کسی است که خزانه های رحمت او بی پایان است و هر چه انسان بخواهد اعم از این که دنیوی باشد یا اخروی و اعم از این که از همه امور دنیوی، زیادی عمر بخواهد یا تندرستی یا رزق و روزی گشاده، در ید قدرت اوست و در توبه را گشوده و آوای بنده را شنیده و نجوای او را دانسته و کلید خزانه ها را از راه سؤال و تقاضا، به دست او سپرده و وعده اجابت داده است؛ در عین حال، مقتضای سلامت اخلاق این است که انسان از میان صدها و هزارها خواسته، آن را انتخاب کند که موجب زیادت جمال و فراهم شدن کمال و رهایی از وزر و وبال و رنج و ملال است. از این رو، آن مظهر عالی مقام اخلاق سالم و تعالی انسانیت به فرزندی که باید تالی او، بل آینه سراپا نمای وجود کثیرالوجود او باشد، فرمود:

«فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَ يُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ، فَأَلْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ، وَ لَا تَبْقَى لَهُ» [همان]

«باید در خواست تو در مورد چیزهایی باشد که جمالت را باقی بگذارد و وبالش را از تو دور گرداند؛ چرا که نه مال برای تو می ماند و نه تو برای مال.»

یکی از ظرافت هایی که در کلام خدائی و پیام ولایی علوی شور و شوق و شعفی بی مانند در جان و روان انسان بر می انگیزد، جامعه شناسی اخلاقی اوست. از دید باریک بین حضرتش توده مردم از سلامت اخلاق - و البته در حد والای ایده آل - محرومند و انسان نباید کورکورانه به دنبال آن ها راه بیفتد و تابع شعار پوچ: «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» گردد و این کلمه را نباید آویزه گوش خود و دستور العمل زندگی خود قرار دهد؛ چرا که در این صورت از برنامه خودسازی و مجاهدات اخلاقی و سلامت و بهداشت روانی محروم می شود و میمون وار از آن ها تقلید می کند و ادای آن ها را در می آورد و از اراده و تصمیمی جدی محروم می ماند. او با درایت و بصیرت کامل، فرزند را از این که فریفته اهل دنیا شود و رفتار خود را با رفتار آن ها همانند و هماهنگ سازد، بر حذر می دارد. او که به عنوان یک جامعه شناس اخلاقی به جامعه می نگرد، می فرماید:

«فَاتِمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَّةٌ، وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَ يَفْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا» [همان]

«همانا اهل دنیا، سگ‌هایی پارس‌کننده و درندگانی گزنده‌اند که برخی زوزه می‌کشند و عزیزشان ذلیلشان را می‌خورد، و کبیرشان خردسالشان را مغلوب می‌سازد.»

اگر بگوییم: تمام حقیقت و روح والای اخلاق، آن جا در کلام امام علی (ع) متجلی می‌شود که مرتبی خود را دعوت به کرامت نفس و پرهیز از دنائت طبع می‌کند، سخنی به گزاف نگفته و نگاشته را به بیهوده و لاف نیالوده‌ایم.

عزت نفس، کرامت روح و مناعت طبع، جان مایه همه فضیلت‌ها و اساس و پایه همه ارزش‌هاست.

«وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ» [همان]

مربی اگر به مرتبی کرامت نفس و عزت روح و مناعت طبع بدهد، همه چیز به او داده است و اگر این‌ها را از او بگیرد، همه چیز را از او گرفته است.

اگر دنیا و مافیها را به کسی بدهند و عزت نفس را از او بگیرند، گویی هیچ به او نداده‌اند و اگر دنیا و مافیها را از او بگیرند و در مقابل، به او عزت نفس بدهند، همه چیز را به او داده‌اند. کسی که عزت نفس ندارد، به راحتی تن به عار و ننگ می‌دهد و در این صورت هیچ موعظه‌ای در او تأثیر نمی‌کند و هیچ رهنمود دهنده‌ای نمی‌تواند او را به راه آورد.

اگر همه چیز از خداست - که هست - و اگر او قسمت هر کسی را معین کرده است - که کرده است - چرا انسان از مرز اخلاق سالم خارج شود و از غیر خدا چیزی بخواهد. پس باید بر مرکب طمع سوار نشد و به همان که خدا قسمت کرده، راضی شد که آن چه از خدا می‌رسد، هر چند کم باشد، بهتر از بسیار دیگران است. هر چند همه از خداست.

«وَ إِنْ أَلْسِيْرٍ مِنْ أَلَلِهٖ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيْرِ مِنْ خَلْقِهِ وَ إِنْ كَانَ كُلُّ مَنَّهُ.» [همان]

انسان دو راه دارد: یکی این که با حرفه‌ای سازگار باشد که در سایه آن بتواند با قناعت و پارسایی، آبرومندانه زندگی کند و دین و ایمان و عزت و شرف خود را گرو نگذارد و گرفتار بدنامی نشود. دیگری این که با ثروتی هنگفت ولی توأم با فسق و فجور و فحشا و بی‌آبرویی و بدنامی زندگی کند. وجدان سلیم و شرع قویم و مربی علیم و مرتبی فهیم، همه و همه تصدیق می‌کنند که اولی مطلوب و دومی نامطلوب است. کدام عاقل مال اندیش و وجدان بیدار و دل آگاه و روان روشن و انسان طالب خیر و کمال و سعادت، راضی می‌شود که خوشامی را بر بدنامی و سعادت را بر شقاوت ترجیح دهد و به خاطر جیفه دنیا انسانیت خود را پیش پای هوا و هوس ذبح کند.

«الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُوْرِ» [همان]

آیا مقتضای سلامت اخلاق این نیست که انسان از ستم به ضعیفان پرهیزد و بداند که آه مظلومان و ناله ستم‌دیدگان و اشک در ماندگان، خانه ظالمان را زیر و زبر می‌کند و مجال هرگونه تکاپویی را از آن‌ها می‌گیرد و آن‌ها را به ندامت و حسرت گرفتار می‌سازد؟

«و ظَلَمَ الضَّعِيفَ أَفْحَشُ الظُّلْمِ» [همان]

نباید از برادران نسبی و دینی خویشاوندان برید، هر چند آن‌ها بیرند.

معامله به مثل کردن در مورد آن‌ها روا نیست. در مقابل سخت‌گیری آن‌ها باید نرمی نشان داد و در مقابل بخل آن‌ها باید بذل کرد و در مقابل دوری آن‌ها باید نزدیک شد و در مقابل جرم و خطا باید عذرشان را پذیرفت، تا آن‌جا که گوئی بنده اوئی و اوولی نعمت توست. در عین حال نباید به لطف و محبت بی‌جا روی آورد که زمین شوره‌زار جز خار و خس به بار نمی‌آورد. نباید آن‌ها بر قطع رحم، قوی‌تر از تو بر صلّه رحم باشند و نباید آن‌ها به بدرفتاری، قوی‌تر از تو بر احسان باشند. نباید حق برادر را ضایع کنی و گمان بری که به خاطر برادری، مجازی که حق او را ضایع کنی. کسی که حقش را ضایع کنی، برادر تو نیست. کسی که نکته‌های ظریف اخلاقی فوق‌ارعیات می‌کند، از سلامت اخلاق برخوردار است و اگر انسان درباره‌ی نزدیکان و ارحام خود، تقصیر یا حیثاً قصور کند، نمی‌تواند مدعی سلامت اخلاق باشد.

«احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أُخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ...» [همان]

دوستی را باید پاس داشت و نباید دوستان را دست‌کم گرفت. از دید امام علی (ع) - که یک دید کاملاً اخلاقی است و تعادل و تکامل اخلاقی را در پی دارد - ارزش دوستان به اندازه‌ای والاست که با دشمن آن‌ها نباید دوستی کرد؛ چرا که دوستی با دشمن دوست، معنایی جز ضایع کردن او و دشمنی با او ندارد. باید در خیرخواهی نسبت به دوستان، خالص و مخلص بود و عیب و هنر او را صمیمانه و خالصانه، به او بازگو کرد و هم‌چون آئینه‌ای که هیچ‌گونه زنگاری ندارد، باید منعکس‌کننده‌ی اوصاف روحی و خصال اخلاقی او بود، چه زشت باشد، چه نیکو، پسندیده باشد یا ناپسندیده. قطعاً دوستانی که آئینه‌ی سرآبانمای یکدیگرند، در سلامت اخلاقی و تکامل روحی یکدیگر نقش بارزی دارند. آن‌ها هم معلم اخلاقی یکدیگرند و هم شاگرد و متعلم.

امام علی (ع) فرزند برومند خویش را از گفتن سخنان مضحک - هر چند به نقل از دیگران باشد - منع می‌کند. خنده و خنداندن نشان بی‌خیالی و سبک‌سری است.

«إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَ إِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ» [همان]

آنهایی که از اخلاق سالم برخوردارند، اهل جدّند نه هزل و مخصوصاً از خنده‌ی صداکار و تحویل دادن شلیک خنده به دیگران پرهیز می‌کنند. حدّاکثر خنده‌ی آنها تبسم است. ادب انسانی اقتضا می‌کند که مهار خنده را از کف ندهیم؛ چرا که به قدری ضایعات عمر و تخلقات شرعی و عقلی و قصورات بلکه تقصیرات اخلاقی، فراوان است که به جای خنده باید گریست. قرآن کریم، خنده و شادی اهل بهشت را با ستایش بیان می‌کند، ولی به خنده‌ی اهل دنیا با نظر موافق نمی‌نگرد، بلکه درباره‌ی آنهایی که از جهاد با مال و جان خودداری کرده‌اند، می‌گوید:

«فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لِيَكُوا كَثِيراً» [توبه / ۸۳].

«باید کم بخندند و بسیار بگریند.»

بخش مهمی از وصیت الهی و تربیتی علوی در مورد زنان است. این بخش را بدون هیچ توضیح و تجزیه و تحلیلی ترجمه می‌کنیم:

«از مشاوره زنان پرهیز که رأیشان سست و عزمشان ناستوار است* و آنها را در پرده نگاه دار تا دیده‌شان بر نامحرمان گشوده نشود؛ چرا که شدت حجابشان آنها را بهتر حفظ می‌کند. خارج شدن آنها از خانه، بدتر از این نیست که بیگانه‌ای که مورد اطمینان نیست، بر آنها داخل کنی. اگر بتوانی کاری کنی که هیچ کسی غیر از تو را نشناسند، چنان کن؛ و کاری که بیرون از توانایی زن است به او نسپار که زن ریحانه است نه قهرمانه و مبدا در گرمی داشت وی از حد بگذرانی تا او را به طمع افکنی و به میانجی‌گری دیگری وادار کنی.» [تهج البلاغه، ن: صبحی صالح، ن ۳۱]

غیرت از صفات پسندیده است. کسی که غیرت ندارد، از سلامت اخلاق بی‌بهره است. ولی غیرت بی‌جا نیز علامت بیماری اخلاقی است و باید از آن پرهیز کرد.

«وَ اِيَّاكَ وَ التَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ، فَاِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيْحَةَ اِلَى السَّقَمِ، وَ الْبَرِيْمَةَ اِلَى الرَّيْبِ.» [همان]

از مظاهر سلامت اخلاق، تقسیم کار است در میان افرادی که کارهایی را باید انجام دهند. البته این مسأله ارتباطی تنگاتنگ با مدیریت و اقتصاد دارد. ولی دایره اخلاق به قدری وسیع است که در همه جا حضور چشمگیر و جدی دارد. اگر افرادی که در اداره یا مؤسسه یا مدرسه یا کارخانه یا مزرعه‌ای کار می‌کنند، هر کدام بدانند که چه مسؤولیتی دارند، هم کارها بهتر انجام می‌گیرد و هم آنهایی که کوتاهی یا جدیت می‌کنند، بهتر شناخته می‌شوند و در معرض توبیخ و ملامت و تنبیه، یا تشویق و ارتقاء و پاداش قرار می‌گیرند و فرق آنها آشکار می‌گردد.

این روش نشان سلامت اخلاقی مدیر و انضباط و مسؤولیت‌شناسی اوست و به تبع آن، به کارکنانی که تحت نظر او و برای او کار می‌کنند نیز سلامت اخلاق و انضباط و مسؤولیت‌پذیری می‌دهد. اینجاست که کارها با نظم و دقت انجام می‌گیرد و اطمینان و اعتماد در جامعه گسترش می‌یابد.

«وَ اجْعَلْ لِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ» [همان]

هرچند درباره برادران توصیه اخلاقی مهمی صورت گرفته و ما نیز چنین برداشت کردیم که منظور از برادر، هر خویشاوندی است؛ ولی امام علی (ع) خویشاوندان را به عشیره تعبیر کرده و اکرام آنها را از فرزند دلیند خود خواسته و بنابراین، معلوم می‌شود که منظور از برادر، برادر دینی بوده است.

به هر حال، عشیره را به منزله بالای شمرده که با آن پرواز می‌کنند. عشیره، اصل انسان و ریشه است. مردم در مقام معرفی انسان می‌گویند از طایفه فلان و از نسل فلان. عشیره به منزله دست و بازوی انسان است. کسی که دست و بازو ندارد، قوت و توان ندارد.

بنابراین، باید عشیره را محترم و مکرم شمرد. کسی که از اخلاق سالم برخوردار است، ارزش و اعتبار و احترام عشیره را بالا می‌برد و اگر اخلاق شخص ناسالم باشد، از ارزش و اعتبار و احترام عشیره کاسته می‌شود.

*- در این جا ذکر این نکته لازم است که عدم جواز مشاوره با زنان به خاطر سستی رأی و ناستواری عزم است. اگر مردان هم چنین باشند، درخور مشاوره نیستند و اگر زنانی باشند که رأی قوی و عزم استوار دارند، مشاوره با آنها رواست.

«وَأَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحَكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَضْلَكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ،
وَيَدُّكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.» [همان]

حسن ختام

اکنون که با مروری بر نامه ۳۱ و برخی از کلمات دیگر امام علی(ع) پنج اصل مهم تربیتی را که عبارتند از سلامت بدن و سلامت روح و سلامت فکر و سلامت عقیده و سلامت اخلاق، توضیح دادیم، خاطر نشان می‌کنیم که مربی بدون استمداد از ذات لایزال الهی و سپردن دین و دنیای مرتبی به او و دعای خیر درباره او راه به جایی نمی‌برد و توفیقی به دست نمی‌آورد. بنابراین، برای این که مربی توفیق یابد و مرتبی را در مسیری که می‌خواهد کمک و هدایت کند، باید به دو اصل توجه داشته باشد:

۱- دین و دنیای او را به خدا بسپارد.

«أَسْتَوِدُّعُ اللَّهَ دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ»

۲- از خدا بخواهد که در دنیا و آخرت، او را به بهترین قضا مورد عنایت قرار دهد.

«وَأَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ وَالْدُنْيَا وَالْآخِرَةِ»

منابع و مآخذ

فصلنامه نهج ۲۱ و ۲۲

۷۶

- ۱- ابن هشام، عبدالملک بن هشام، *السيرة النبوية*، تحقیق مصطفی سقا ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلی، مطبعة مصطفی البانی الحلبي، مصر ۱۳۷۵ ق
- ۲- بهشتی، احمد، *تربیت کودک در جهان امروز*، بوستان کتاب قم، چاپ سوم، ۱۳۷۷
- ۳- بهشتی، احمد، *هستی و علل آن*، بوستان کتاب قم، چاپ سوم، ۱۳۷۷
- ۴- رومی بلخی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، چاپ افست اسلامی، ۱۳۲۸
- ۵- سبزواری، هادی بن مهدی (ملا هادی)، *شرح اللئالی المنتظمة* (مشهور به شرح منظومه منطوق)، چاپ ناصری، بی تا
- ۶- شیبستری، شیخ محمود بن عبدالکریم، *گلشن راز*، کتابخانه طهوری، چاپ اول، ۱۳۶۱
- ۷- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۵
- ۸- قرآن کریم
- ۹- قمی، عباس، *منتهی الآمال*، چاپ سوم، مطبوعاتی حسینی، ۱۳۶۳
- ۱۰- قیصری، داود بن محمود، *شرح القیصری علی فصوص الحکم*، قم، انتشارات سلمان، بی تا
- ۱۱- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار* جلد ۳ و ۲۱ و ۱۷، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- ۱۲- مظلومی، رجبعلی، *گامی در مسیر تربیت اسلامی*، دفتر نشر کوب، چاپ دوم، ۱۳۶۲
- ۱۳- نهج البلاغه، ن: صبحی صالح